



مولوی، صوفی ترانه‌گو

بررسی رباعیات مولانا و جایگاه آن در شعر فارسی

محمد رضا شعبانی*

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ هـ ق)، بزرگ‌ترین عارف شاعر ایرانی و از ارکان سترگ و سرمایه‌بزرگ اندیشه‌های ناب و دقایق عرفان محسوب است. وی مایه‌مباهات ایرانیان سراسر دنیا، بویژه فارسی‌زبانان است. سخن درباره‌ی مولانا در این سطور قطعاً نخواهد گنجید. آنچه در اینجا خواهد آمد، صرفاً بررسی رباعیات اوست و قطره‌ای است از دریای وجود وی.

از آنجا که مثنوی مولانا شهرتی عالمگیر کسب نموده و بیشترین توجه از سوی صاحب‌نظران و محققان عرصه‌ی مولوی‌شناسی به مثنوی او شده و طبعاً پس از آن، دیوان کبیر یا کلیات شمس مورد پسند خاطر و محبوب قلوب شیفتگان شده است، «رباعیات» مولانا در این میان، شهرت و مقبولیت چندانی در محافل ادب نیافته است. البته این کم‌توجهی تا حدی طبیعی به نظر می‌آید؛ زیرا مثنوی و غزلیات مولانا-همان‌طور که پیش از این گفته شد- به اندازه‌ی کافی برای بشر خسته از مصائبِ پردرد زندگی امروز، سخنان دل‌نشین و گفته‌های ناب انسانی داشته و ره‌گشای بسیار خوبی محسوب است.

تعلیمات این دو اثر عزیز، بویژه مثنوی، هنوز که هنوز است، اندیشه و خاطر خوانندگان جدی را به خود مشغول داشته و اگر هم مولانا تنها همین مثنوی را به عالم انسانی عرضه می‌داشت، باز همین اندازه کافی بود تا او را به عنوان بزرگ‌ترین معلم تعالیم عرفانی و اندیشه‌ورز خطه‌ی معرفت بشناساند. با وجود این، آنچه به بیان آمد، مانع از ملاحظه و تحلیل رباعیات او نیست. مولانا قطعاً رباعیاتی زیبا و تأمل‌برانگیز سروده که در بررسی خطائسیر رباعی و تاریخ سرگذشت این گونه‌ی شعر فارسی داخل گشته و بر قدر رباعی صوفیانه افزوده است.

بی تردید، یک بررسی همه‌جانبه در رباعیات مولانا، به شناخت کامل‌تری منجر خواهد شد و ما در این مقاله بر آنیم که رباعیات او را بر

چکیده

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ هـ ق)، بزرگ‌ترین عارف شاعر ایرانی و از ارکان سترگ و سرمایه‌بزرگ اندیشه‌های ناب و دقایق عرفان محسوب است. وی مایه‌مباهات ایرانیان سراسر دنیا، بویژه فارسی‌زبانان است. سخن درباره‌ی مولانا در این سطور قطعاً نخواهد گنجید. آنچه در اینجا خواهد آمد، صرفاً بررسی رباعیات اوست و قطره‌ای است از دریای وجود وی. نویسنده کوشیده است رباعیات مولانا را از نظر مضمون آنها مطالعه کند.

واژه‌های کلیدی: مولوی، رباعی.

اساس موضوع تحلیل کنیم و جایگاه این نوع شعر مولانا را در کنار آثار مشهورتر وی نشان دهیم و بگوییم که رباعیات او قطعاً کمکی شایان به رباعی‌شناسی می‌کند.

رباعی و بیان مضامین عمده آن در شعر فارسی

«رباعی» یکی از گونه‌های کهن شعر فارسی است که اختراع آن، بنا به نظر جمهور صاحب‌نظران توسط ایرانیان نهاده شده است و معمولاً در موضوعات حکمی، فلسفی، عاشقانه، عارفانه و پندآموز سروده شده است.

لفظ «رباعی» از «رباع»، یعنی چهارگان، چهار چهار، مشتق شده و به هر چیزی که شامل چهار جزء باشد، اطلاق می‌شود. رباعی با یاء نسبت، یعنی شعری که دارای چهار مصراع است، در قدیم به اسم‌هایی جز رباعی خوانده می‌شده است؛ از این قبیل «ترانه»، «دو بیتی» (کشف اصطلاحات الفنون: ۸۴۲؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی: ۱۵۱)، «چهاردانه/ چاردانه»، «چهارخانه» و «بیت». گرچه امروزه «ترانه» معنای مجازی یافته و معنای دیگری را شامل می‌شود که مترادف «تصنیف» است و مربوط به موسیقی می‌شود. لفظ «ترانه» ریشه‌ای اوستایی دارد، مأخوذ از «TAURUNA»، به معنی خرد و تر و تازه؛ از این نظر، نسبت به لفظ «رباعی» (QUATRIN)، که بیشتر ناظر بر تعداد مصراع‌های این شعر است، پیشینه‌ای قدیم‌تر دارد و به قول دکتر کامگار پارسی، «از بررسی‌هایی که انجام گردیده، دانسته شده که واژه ترانه پیشینه‌ای بس دراز دارد و تا زمان ساسانیان کشیده می‌شود. اما واژه رباعی در نیمه قرن سوم شاید پدید آمده باشد» (کامگار پارسی، ۱۳۷۲: ۵۹).

فَرخی سیستمی گوید:

از دلارامی و نغزی چو غزل‌های شهید

وز دلاویزی و خوبی چون ترانه بوطلب

حکیم نظامی در هفت‌پیکر لفظ ترانه را در هر دو معنی به کار برده است؛ ابتدا به معنی «جوان خوش‌صورت و تازه» و دیگری به معنی «سرود و موسیقی» و احتمالاً «رباعی ملحون»:

مطرب آمد، روانه شد ساقی

شد طرب را بهانه در باقی

هر نسفته دُری، دُری می‌سفت

هر ترانه، ترانه‌ای می‌گفت

رقص میدان گشاد و دایره بست

پر درآمد به پای و پویه به دست (کلیات دیوان حکیم نظامی گنجه‌ای، ۷۰۳: ۵۶۱-)

۶۳۵ هـ ق) می‌توان اشاره نمود:

مدهوش تو را ترانه‌ای بس باشد

سودای تو را بهانه‌ای بس باشد

در کشتن من چه می‌کشد چشم تو تیر؟

ما را سر تازیانه‌ای بس باشد (اوحدالدین کرمانی، ۱۳۶۶: ۲۶۷، ۱۴۱۱، ۱۴۷۹)

در این خصوص شاهد مثال بسیار است، که جهت طولانی نشدن بحث، از ذکر آنها خودداری می‌شود. در ضمن، صادق هدایت یکی از آثارش را که اختصاص به خیام دارد، تحت عنوان ترانه‌های خیام در

سال ۱۳۱۳ هـ ش / ۱۹۳۴ م منتشر کرد. او هم به جای لفظ رباعی، ترانه را برگزیده است (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۰: ۴۸۴).

درباره رباعی، به لحاظ مضمون باید گفت این نوع قالب شعری، سهمی عمده در فرهنگ ادبی ما داشته؛ چرا که بسیاری از خواسته‌ها، آمل، آرزوها و لحظه‌های فکری خاص و جالب در این نوع شعر نهفته است و توسط شاعرانی که صرفاً شاعری پیشه نداشته‌اند یا شعر به عنوان ابزاری در کنار کارشان بوده، مورد استفاده واقع می‌شده است؛ همچون صوفیان و حکیمان.

از این منظر، رباعی جلوه‌گاه هنر و بیان هنری بسیاری از چیزهاست و بسیاری از احساسات ناب را در چهار مصراع شعری می‌توان جای داد. بدین شکل، خوب بودن رباعی در جامع بودن آن است. رباعیات اصیل حکیم خیام نیشابوری (متوفی به سال ۵۱۷ هـ ق)، مثل اعلائی مدعای ماست. اثربخشی رباعی، بنا به عواملی - از جمله: کوتاهی رباعی، بدیهه‌گویی (شمیسا، ۱۳۷۴: ۴۹)، اثرگذاری سریع آن در اذهان شنوندگان و خوانندگان و داشتن موسیقی دلچسب و گوش‌نواز - سبب استفاده جدی از آن در محافل صوفیانه و سماع عارفانه، به عنوان وسیله‌ای که با آن می‌توانستند لحظه‌های ناب و ظرایف خاص زبانی‌شان را در محمل رباعی پیاده سازند و لحظه یا لحظاتی تسکین روحی و جسمی یابند، گردید. به قول صاحب المعجم، اثربخشی رباعی تا آنجاست که «عالم و عامی، مشعوف این شعر گشته، زاهد و فاسق را در آن نصیب، صالح و طالع را بدان رغبت» (شمس قیس رازی، ۱۳۷۳: ۱۲۰) است و «کژطبعانی که نظم از نثر نشناسند و از وزن و ضرب خبر ندارند، به بهانه ترانه در رقص آیند. مرده‌دلانی که میان لحن موسیقار و تحیق حمار (آواز و بانگ خر) فرق نکنند و از لذت بانگ چنگ، به هزار فرسنگ دور باشند، بر دوبیتی جان بدهند. بسا دختر خانه که بر هوس ترانه، در و دیوار خانه عصمت خود در هم شکست؛ بسا سنی (بانو، به عنوان احترام به زن خطاب کنند) که بر عشق دوبیتی، تار و پود پیراهن عفت خویش بر هم شکست...» (همان).

مشاهده می‌کنیم که صاحب المعجم، شمس قیس رازی، تأثیر شگرف و فراوان خواندن و شنیدن رباعی و ترانه بر عامی و عالم، زاهد و فاسق، حتی دختر و زن خانه را چگونه بیان کرده است. شاید در بادی امر، سخن او کمی مبالغه‌آمیز جلوه کند؛ اما حقیقت مطلب و لب کلام همان است؛ زیرا رباعی یکی از قالب‌های شعر غنایی محسوب می‌شود که در طول عمر زبان و ادبیات فارسی، بهترین و جالب‌ترین لحظه‌های شخصی، فکری و احساسی را در خود جای داده است. در ثانی، رباعی در چهار مصراع، بعد از شعر «فرد»، کوتاه‌ترین قالب شعری، اما پر محتواترین نوع آن است. چه بسا سخنان ماندنی و خاطره‌برانگیز را در خود جای داده است، که با بهترین قالب‌های شعر فارسی، پهلوی می‌زند. به عنوان نمونه، در رباعی زیر از مولوی - یکی از معروف‌ترین رباعیات او- سیر تحول و حال و کار او با شمس تبریزی کاملاً روشن بیان شده و در عین حال، این رباعی حسب حال تمام عمر، بویژه انقلاب فکری مولوی بعد از آشنایی با مراد خویش، شمس (سال ۶۴۲ هـ ق)، است:

زاهد بودم، ترانه‌گویم کردی

سرفتنه بزم و باده‌جویم کردی

مولوی

با این اوصاف، رباعی به اعتبار مضمون و محتوا، ۴ قسم دارد: ۱. رباعیات عاشقانه و غنایی، ۲. رباعیات صوفیانه و عرفانی، ۳. رباعیات فلسفی و حکمی، ۴. رباعیات پندآموز (موحد، ۱۳۷۴: ۵۴۴-۵۴۵؛ شمیسا، ۱۳۷۰: ۳۲۲-۳۲۳).

عصر طلایی رباعی (دوره سلاجقه)

اگرچه رباعی از عصر سامانیان در دیوان شاعران موجود است و دوره سامانی و غزنوی (قرن‌های ۴ و ۵ هـ ق)، دوران تکوین و شکل‌گیری رباعی است، رباعیات این دوره بیشتر عاشقانه و به سبک خراسانی (قرن ۴ هـ ق) است؛ پس از آن، در مضامین عارفانه و صوفیانه قرار می‌گیرد. در این عصر، زمینه و زمانه آماده گشته است تا رباعی در مسیر حکمت و فلسفه قرار گیرد. ظهور خیام، نشانه اوج و اعتلای کامل رباعی در شعر فارسی این دوره (قرن ۵ و ۶ هـ ق) است. با وجود این، در عصر سلاجقه است که رباعی در تمامی موضوعات به اوج خود - چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی - نایل می‌شود.

عصر سلاجقه به «عصر طلایی رباعی» موسوم است (شروانی، ۱۳۶۶: ۴۰). این دوره، دوره شکوفایی کامل و تمام‌عیار رباعی در پهنه زبان و ادب فارسی است. ظهور رباعیات خیام و جافتادگی کامل آن و از بین رفتن نسبی قصیده، تقلید و نظیره‌گویی شاعران از رباعیات خیام و اینکه رباعی در هر دیوان شعری حضوری چشمگیر دارد، بیانگر جلوه‌های بارز رباعی در این دوران است و بهترین شاهکارهای رباعی در این دوران، چه در مضامین حکمی و فلسفی، چه در موضوعات اجتماعی و چه در مضامین عرفانی، به ظهور رسید.

بنا به گفته دکتر محمدامین ریاحی، «در قرن‌های ششم و هفتم، در عصر سلجوقی و خوارزمشاهی، که شعر فارسی جا افتاده بود و کاربرد قالب‌های گوناگون شعری مورد آزمایش قرار گرفته بود، به این نتیجه رسیده بودند که رباعی بیشتر با نیازهای ادبی جامعه سازگار است. عوفی در لب‌اللاب در ذکر بیشتر شاعران تصریح دارد که تنها رباعی می‌سروده‌اند» (همان).

بررسی مضامین رباعیات مولانا

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ هـ ق)، برجسته‌ترین و مشهورترین شاعر بلندآوازه عرفانی قرن هفتم است. جزء هشتم کلیات شمس او، اختصاص به رباعی دارد، که با قید «رباعیات منسوب به مولانا» گردآوری شده است. تعداد رباعیات او ۱۹۸۳ رباعی است.^۲ به این ترتیب، مولوی بعد از عطار - به اعتبار تعداد رباعی - بزرگ‌ترین رباعی‌سراست.

تمامی ۱۹۸۳ رباعی مولانا، مطمئناً از او نیست و در نسبت پاره‌ای از آنها تردید است. قبل از ورود به مبحث رباعیات او باید گفت آیا می‌توان حدس زد که این نوع اشعار محصول چه دوره‌ای از زندگی اوست؟

به لحاظ قراین سبکی، می‌توان حدس زد که رباعیات منسوب بدو، محصول دوران پختگی و وصول او به جاده عرفان باشد. البته مسلم است که مولانا پس از دیدار و آشنایی با شمس تبریزی، یعنی در میان‌سال، به شعر گفتن، آن هم به طرز جدی و به مثابه یک نیاز روحی برای خود و مریدانش (کلیبناری، ۱۳۷۵: ۴۰۷)، پرداخته است. در این خصوص، در فیه‌ماقیه این چنین آمده است:

سجاده‌نشین باوقارم دیدی
بازیچه کودکان کویم کردی (جلال‌الدین بلخی، ۱۳۶۳: ج ۸، ص ۲۸۹، ش ۱۷۱۶)

پرداختن به این نوع شعر و سرودن آن، کار چندان سهل و آسانی نیست و همان گونه که گفتیم، رباعی فوق، یک رباعی کاملاً جامع است؛ زیرا شاعر معمولاً در مصراع اول و دوم، مطلب اساسی را بیان می‌کند و در مصراع سوم و چهارم به نتیجه‌گیری می‌پردازد، یا آنچه که می‌خواهد پاسخ گوید، در این دو مصراع به پایان می‌برد. در این باره یبیتی از صائب تبریزی مؤید این مطلب است:

از رباعی بیت آخر می‌زند ناخن به دل
خط پشت لب به چشم ما ز ابرو می‌زند (شمیسا، ۱۳۷۰: ۳۲۲)

و این بی‌شبهت به قضایای منطقی نیست، که با چین صغرا و کبرا منطقی، سرانجام به یک نتیجه اساسی منجر خواهد شد. «رباعی در چهارچوب بنیان خود، بی‌شبهت به صورت قضیه‌ای منطقی نیست» (هشترودی، ۱۳۴۲: ۳۰۵).

«رباعی» در بیان اندیشه‌های حکیمانه - مانند رباعی‌های اصیل خیام - و حکمت‌آمیز و فلسفی، شاخص‌ترین گونه شعری است و همچنین استفاده رباعی در محافل صوفیانه و سماع عارفانه، با توجه به آنکه رباعی شعر کوتاه و شعر لحظه‌ای است، با حالات دفعی صوفیان متناسب است و شاید بتوان پل ارتباطی استفاده صوفیان از رباعی و حالاتی که در مراسم سماع به آنان دست می‌داده است را تنها در آنی و لحظه‌ای بودن، بویژه بر بدیهه‌گویی و فرم رباعی، جست‌وجو کرد (رباعیات مولانا جلال).

نخستین زهد و صوفیان در تاریخ ادب فارسی ما، بیشترین توجه را به «رباعی» معطوف داشته‌اند؛ بویژه در هنگام وعظ، تذکیر و سخنرانی در محافل، از رباعی در بیان مضامین صوفیانه سود جست‌ه‌اند و یکی از عواملی که باعث شده است نام گویندگان اکثر این رباعیات ناشناخته بماند، همین خواندن رباعیات از سوی صوفیان و اهل ذوق متصوفه بوده است؛ تا آنجا که رباعی نزد این طایفه (صوفیه صاحب‌ذوق) جنبه تقدس داشته است (شمیسا، ۱۳۷۴: ۴۹؛ سزای، ۱۳۸۴: ۱۴۳).

بیشترین حجم رباعی‌پردازی، به لحاظ کمی، از آن عارفان شاعر است. این عرفا به رباعی علاقه فراوانی داشتند. عطار (۵۴۰-۶۱۸ هـ ق) مختار دانه خود را با بیش از ۲۰۰۰ رباعی گردآوری کرده و بعد از او، مولوی بیشتر از ۱۹۰۰ رباعی داشته است (اگرچه تعدادی از این رباعیات منسوب به دیگران است و قطعاً از مولوی نیست). اوحدالدین کرمانی (۶۱-۶۳۵ هـ ق) بیش از ۱۸۰۰ رباعی گرد آورده است.

«مرا خوبی است که نخواهم که هیچ دلی از من آزرده شود. اینک جماعتی خود را در سماع بر من می‌زنند و بعضی یاران ایشان را منع می‌کنند. مرا آن خوش نمی‌آید و صد بار گفته‌ام برای من کسی را چیزی مگویند؛ من به آن راضی‌ام. آخر من تا این حد دلدارم که این یاران که به نزد من می‌آیند، از بیم آنکه ملول نشوند، شعری می‌گویم تا به آن مشغول شوند و اگر نه، من از کجا، شعر از کجا! والله که من از شعر بیزارم و پیش من از این بتر چیزی نیست... چه توانم کردن؟ در ولایت و قوم ما، از شاعری ننگ‌تر کاری نبود. ما اگر در آن ولایت می‌ماندیم، موافق طبع ایشان می‌زیستیم و آن می‌ورزیدیم که ایشان خواستندی؛ مثل درس گفتن و تصنیف کتب و تذکیر و وعظ گفتن و زهد و عمل ظاهر ورزیدن...» (جلال‌الدین محمد بلخی، ۱۳۷۸: ۷۴).

از این سخنان به خوبی روشن است که در دیار پدر مولانا، شعر گفتن تا حدی خلاف عمل ظاهر و وعظ و خطابه و تذکیر تلقی می‌شده است.

روی دیگر سخن مولانا در فیه‌ما فیہ متوجه مریدان اوست؛ زیرا شعر و ترنم و موسیقی، البته هم در نفوس او و هم مخاطبانش اثری تزکیه‌وار داشته و سبب تلطیف روحی آنان بوده است.

در هر حال، با توجه به داشتن احاطه فوق‌العاده در سنت ادبی پیش از خود و مطالعه دیوان‌های شاعران سترگ پیش از خود، چون سنایی و عطار (کلینارلی، ۱۳۷۵: ۴۱۵)، جای هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که او این همه مواریث فکری و فرهنگی، حتی علوم مختلف زمان خود، را در خدمت شعر درآورده است و همه اینها به مدد آشنایی او با شمس بوده که ابیات او را چنین رنگارنگ و زنده و پُر شور و حال نموده است. همان طور که گفتیم، رباعیات منسوب به مولانا محصول دوران پختگی و وصول او به جاده عرفان و تصوف است. اما، اولاً نمی‌توان گفت تمامی این رباعیات از خود مولانا است. ثانیاً، نمی‌توان همگی آنها را مربوط به دوران شیفتگی وی به شمس دانست؛ چرا که احتمالاً بسیاری از این رباعیات در مجالس گوناگون او در میان مریدان و شاگردان و علاقه‌مندانش بر زبان او رفته است و دوستداران مولانا همگی آنها را - به جهت علاقه و ارادت - به نام او ثبت کرده‌اند (جلال‌الدین بلخی، ۱۳۶۳: ص الف).

مولوی به کسانی چون سنایی و عطار، علاقه فراوان داشته و برخی از داستان‌ها و حکایات و قصص مندرج در مثنوی‌های ایشان را در مثنوی خود به اشکال مختلف آورده است و علاوه بر آنها، آثار دیگر شاعران را کلاویده بوده است. گاهی هر رباعی‌ای را که به مذاق خود نزدیک می‌دید، با اندک تغییر و دست‌کاری در یک مصراع و گاهی یک بیت و حتی شکل کلمات آن، در مجالس سماع و بزم و وجد و حال، بر زبان می‌راند و مریدان آن رباعی را به نام مولانا می‌نوشتند. این مسئله در میان مریدان مولانا مرسوم بوده است؛ البته این جریان دست‌کاری و تغییر در عبارات یک رباعی، مربوط به تمامی رباعیات مندرج در دیوان کبیر او نیست. مثلاً رباعی زیر:

آن کس که ز چرخ نیم‌نانی دارد

وز هر مقام آشیانی دارد

نی طالب کس بود، نه مطلوب کسی

گو شاد بزی، که خوش جهانی دارد!
رباعی فوق به شماره ۵۰۶ در دیوان کبیر مولانا مندرج است؛ در حالی که اصل آن از عزیزالدین طغرای است:
آن کو به سلامت است و نانی دارد
وز بهر نشست آشیانی دارد
نه خادم کس بود، نه مخدوم کسی
گو شاد بزی، که خوش جهانی دارد (جلال‌الدین بلخی، ۱۳۶۳: ص ۱۱۵، ش ۶۵)

رباعی زیر، که بسیار مشهورتر از رباعی بالاست، مصداق بارزی بر این مدعاست:

شمعی ست دل مرد، برافروختنی

چاکی ست ز هجر دوست، بردوختنی

ای بی‌خبر از ساختن و سوختنی

عشق آمدنی بود نه آموختنی (همان: ش ۱۸۱).

مولانا کلماتی در اصل رباعی افزوده است که مطابق مذاق و وجه و حال سماع درآید؛ ترکیباتی نظیر «چاکی ز هجر دوست بردوختنی»، «دل مرد برافروختنی»، «بی‌خبر از ساختن». اگرچه اصل رباعی از حکیم سنایی است و سنایی هم به این طایفه (تصوف) تعلق دارد؛ اما محتوای رباعی، صرف‌نظر از وزن و شکل آن، تغییر کرده است. رباعی سنایی چنین است:

گفتی که ز بهر مجلس افروختنی

در عشق چه لفظ‌هاست اندوختنی!

ای بی‌خبر از سوخته و سوختنی

عشق آمدنی بود، نه آموختنی! (ص ۱۹۹/ ش ۶۹۳ در نزهة المجالس به نام سنایی است)

البته موارد مشابه رباعیات فوق در دیوان کبیر مولانا موجود است که ما جهت اختصار، فقط بدانها اکتفا کردیم.

نکته دیگر آنکه رباعیات مولانا به هیچ فصل‌بندی و عنوانی مزین نشده است؛ در حالی که در رباعیات عطار (مختارنامه) و اوحدالدین کرمانی (دیوان رباعیات) بر اساس نوع موضوع و محتوا طبقه‌بندی شده‌اند و این، خود دلیل دیگری است بر آنکه رباعیات مولانا صرفاً جمع‌آوری شده و احیاناً مریدان، آنها را از مولوی دانسته‌اند، بی‌آنکه ترتیب خاص موضوعی در آنها لحاظ شده باشد. البته تنها ترتیب رباعیات مولانا، رعایت ترتیب حروف هجای فارسی در قافیه‌هاست (جلال‌الدین بلخی، ۱۳۶۳: ص الف).

بنا بر آنچه از مطالعه دیوان کبیر، بخش رباعیات منسوب به مولوی حاصل می‌شود، رباعیات او در موضوعات فرعی چندی، از قبیل رباعیات

مولوی

لطیف و نکته‌یاب حکمی، رباعیاتی که برای شمس سروده است، رباعیات قلندرانه، فلسفی - اگرچه تعداد این رباعیات چندان نیست - رباعیات در خصوص سماع، رباعیات اخلاقی، رباعیات با باده عرفانی و معنوی، رباعیات خمیریات عرفانی و شبیه به آن، رباعیات دینی و مذهبی - اگرچه تعداد آنها چندان نیست - و حتی یک رباعی با الفاظ زننده و رکیک و دو - سه مورد رباعی ناقص تک‌بیتی و یک رباعی طنز (به شماره ۹۳۵) موجود است.

از موضوعات فرعی گفته‌شده، رباعیات لطیف و نکته‌یاب و آنهایی که می‌توان استنباط کرد که برای شمس سروده و در غیاب همیشگی شمس‌الدین تبریزی ساخته و پرداخته است، و همچنین رباعیات عرفانی، بیشترین حجم کمی و کیفی این رباعیات را تشکیل می‌دهد. در این میان، رباعیاتی هم به چشم می‌خورد که با سبک فکری مولانا تناسبی ندارد و به همان دلایل گفته‌شده در سطور پیشین، بعید است از ذهن جوشان و مواج او تراوش کرده باشد. این رباعیات، یا بسیار کمتر از شأن لحن مولاناست و یا گاهی بوی اندیشه‌های خیامی داده و گاهی حتی بی‌مزه و به قول اهل ادب، جزو اشعار بارد محسوب است. در اینجا به یکی - دو مورد اشاره‌ای خواهد شد:

رباعی زیر به شماره ۷۵۵ منسوب به خیام است و اصلاً با سبک مولانا هم‌خوانی ندارد و نیازی به دلایل بیشتری در رد این رباعی به مولانا ندارد:

گویند که فردوس برین خواهد بود
 آنجا می‌ناب و حور عین خواهد بود
 پس ما می و معشوق به کف می‌داریم
 چون عاقبت کار همین خواهد بود
 جهت عدم تطویل کلام، فقط به ذکر شماره رباعیات چندی که منسوب به خیام است و در دیوان کبیر به نام مولاناست اکتفا می‌کنیم:

**مولوی به کسانی چون سنایی و عطار،
 علاقه فراوان داشته و برخی از داستان‌ها
 و حکایات و قصص مندرج در مثنوی‌های
 ایشان را در مثنوی خود به اشکال مختلف
 آورده است و علاوه بر آنها، آثار دیگر
 شاعران را کاویده بوده است. گاهی هر
 رباعی‌ای را که به مذاق خود نزدیک می‌دید،
 با اندک تغییر و دست‌کاری در یک مصراع و
 گاهی یک بیت و حتی شکل کلمات آن، در
 مجالس سماع و بزم و وجد و حال، بر زبان
 می‌راند و مریدان آن رباعی را به نام مولانا
 می‌نوشتند. این مسئله در میان مریدان
 مولانا مرسوم بوده است**

مولوی به‌کسانی
 عطار، سنایی
 فراوان علاقه
 داشته و در مثنوی
 خود به اشکال
 مختلف آن‌ها را
 آورده است.

شماره‌های ۵۰۶ / ۵۲۱ / ۱۳۰۳ / ۱۵۷۹ /

دسته‌ای دیگر از این رباعیات، از قبیل شماره‌های ۷۹ و ۱۶۶، با اندیشه هفتاد و دو ملتی بودن مولانا هم‌خوانی ندارد. شماره ۶۵۹ رباعی چندان نیست. شماره ۷۷۲ رباعی بی‌مزه‌ای است. شماره ۱۰۷۵ با روحیه و خلق و خوی متعالی مولانا اصلاً هیچ تناسبی ندارد. شماره ۳۸ با اندیشه عرفانی او تطبیق ندارد. و بسیاری رباعی دیگر که به لحاظ مضمون و محتوا، لایق شعر و اندیشه سترگ مولانا نیست و از ساحت ذهن و زبان مولانا سخت دور است.

در مجموعه رباعیات مولانا، البته رباعی‌های تکراری به چشم می‌خورد که گاهی با اندک اختلاف و دست‌کاری، به رباعی دیگری درآمده است. این رباعیات مکرر، تا آنجا که نگارنده ملاحظه کرد، ۱۲ تا ۱۵ است.

یک رباعی به شماره ۴۳۷ با لفظ «صلاح دین» دو بار مکرر آمده است و همچنان که استاد بدیع الزمان فروزانفر آورده‌اند (ص ۷۴ زیرنویس متن)، این رباعی بنا به نقل مناقب العارفین، جهت اعتذار میان سلطان‌ولده، فرزند مولانا، با همسر اوست. مولانا در این رباعی «کراکا» را با پوزش فراخوانده و خواسته است کدورت میان زن و شوهر را برطرف نماید و در ضمن، تلمیحاً با ذکر نام صلاح‌الدین زرکوب رباعی خود را مزین ساخته است:

انوار «صلاح دین» برانگیخته باد
 در دیده و جان عاشقان ریخته باد
 هر جان که لطیف گشت و از لطف گذشت
 با خاک «صلاح دین» درآمیخته باد!

تعدادی از رباعیات مولانا عربی است. موضوع عمده این دسته رباعیات عربی، عرفانی است و معمولاً در خصوص فقر صوفی و یا درباره شایستگی شمس بیان شده است. تعداد این رباعیات ۲۱ عدد است. رباعی شماره ۱۴۵۰ یک رباعی مستزاد است به شکل زیر:

در بهر کرم، حرص و حسد پیمودن
 زین آب خوشی ز همدگر بر بودن
 ماهی نهد آب ذخیره هرگز
 ای مرد لیبب
 چون بی دریا هیچ نخواهد بودن
 در جای غریب
 اگر این رباعی مستزاد از مولانا باشد طبعاً شاید کهن‌ترین این نوع رباعی باشد.

مولانا در تعدادی از رباعیات، تلمیحاً نام شمس تبریزی را ذکر کرده، که بدین لحاظ حائز اهمیت است؛ زیرا این امر نشان‌دهنده آن است که حتی در قالب رباعی، یاد و خاطره شمس تبریزی، مولانا را رها نکرده و خط‌تیسیر فکری مرادش ردپایش را در رباعی کشانده است:

زاهد بودم، ترانه گویم کردی
 سرفتنه بزم و باده جویم کردی
 سجاده‌نشین باوقارم دیدی
 بازچه کودکان کویم کردی! (شماره ۱۷۱۶)
 من ذره بدم، ز کوه بیشم کردی
 پس مانده بدم، از همه بیشم کردی
 درمان دل خراب و ریشم کردی

مولوی به‌کسانی
 عطار، سنایی
 فراوان علاقه
 داشته و در مثنوی
 خود به اشکال
 مختلف آن‌ها را
 آورده است.

سر مستک و دستک زن خویشم کردی (شماره ۱۷۰۹)
 از عشق تو هر طرف یکی شب خیزی
 شب گشته ز زلفین تو عنبربیزی
 نقاش ازل نقش کند هر طرفی
 از بهر قرار دل من «تبریزی» (شماره ۱۸۰۴)
 در رباعی زیر، آیا مراد گوینده از «دلبر بدخوی» شمس تبریزی نیست؟

یا رب، تو یکی یار جفاکارش ده
 یک «دلبر بدخوی» جگر خوارش ده
 تا بشناسد که عاشقان در چه غمند
 عشقش ده و عشقش ده و بسیارش ده (شماره ۱۶۰۲)
 باید گفت اگر در سرودن مثنوی و غزلیات شمس، توجه مولانا به شمس عینیّت تام دارد، همین توجه و عنایت به شمس تبریزی - که یکی از ویژگی‌های سبکی مولانا در این دو آثار است - در رباعیات وی کاملاً ملحوظ است. می‌توان گفت بسیاری از رباعیات مندرج در دیوان کبیر (جزو هشتم) مولانا اختصاص به «شمس» دارد و سایه افکار او در رباعیات مولانا حتمی است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ با این حال، برخی رباعیات او - که کم هم نیست - غیرمستقیم و با قراین سبک‌شناختی، نشان از توجه او به شمس است. در این باره یکی از صاحب‌نظران آورده است: «زندگی غریب او با شمس تبریزی (و بعدها

با صلاح‌الدین چلبی)، اساس وجوه سبکی در آثار اوست و باعث شده است که منظومه فکری مولانا، در کهکشان نور باشد؛ مثلاً از آنجا که شمس تبریزی خورشید است، دشمنان او «دشمن خورشیدند»، که گمان نمی‌کنم چنین تعبیری، جز در مولانا، در آثار کس دیگری آمده باشد:

کی گفت که آن زنده جاوید بمرد
 که گفت که آفتاب اومید بمرد
 آن «دشمن خورشید» برآمد بر بام

دو چشم بیست، گفت «خورشید» بمرد (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۳۱)
 در هر حال، رباعیاتی که تلمیحا و تلویحا یادآور شمس تبریزی است و گاهی با واژه‌های خورشید به یاد او می‌افتد و یا جز آن، بخش مهمی از رباعیات مولانا است (همان: ۲۳۶).

بخش دیگری از رباعیات مولانا در خصوص «سماع» و مسائل مربوط بدان است. به‌وضوح می‌دانیم برخی رباعیات را در محافل صوفیانه و مراسم سماع و قوالی به کار می‌گرفته است (فروزانفر، ۱۳۸۲: ۱۰۱ و ۱۳۸)؛ مثلاً در مجلسی که معین‌الدین پروانه حضور داشته است، مولانا رباعی زیر را خوانده و برای قاضی معروفی به نام کمال‌الدین کافی ساخته است که به تازگی یکی از مریدان مولانا شده بود:

گرم آمد و عاشقانه و چُست شتاب
 بر تافته روح او ز گلزار صواب
 بر جمله قاضیان دوایند امروز
 در جستن آب زندگی قاضی کاب (شماره ۷۶)
 و یا یک رباعی و خواندن آن در سوگ صلاح‌الدین زرکوب:
 ای سرو روان، باد خزانَت مرساد
 ای چشم جهان، چشم بَدانت مرساد
 ای آنکه تو جانان سمایی و زمین
 جز رحمت و جز راحت جانت مرساد! (شماره‌های ۴۲ و ۴۴۸)

به هر حال، بعد از ملاقات مولانا با شمس‌الدین تبریزی، «سماع» به طور جدی و تقریباً کار هر روزینۀ مولانا شد؛ تا آنجا که سماع بعدها جزو طریقه مولویه درآمد. این «سماع»، در قلب وجدی ایجاد می‌کند که آن وجد، اعضای بدن را به حرکت درمی‌آورد. امام محمد غزالی از جمله کسانی بود که در این باره در احیاء علوم الدین کتابی به همین عنوان پرداخت. به طور خلاصه باید گفت «به نظر غزالی، صدای خوش، صدایی است که وقتی سامعه آن را می‌شنود، او را خوش می‌آید و آن صدا، صدای خوش است» (همان: ۱۰۱).

پیش از ورود شمس به دیارِ روم و رویارویی آن دو بزرگ، قطعاً سماع در نظر مولانا وجهی نداشت (بازبجی، ۱۳۵۴: ۳۲۵). با توجه به اینکه حتی شعر هم پیش از این چندان مقبولیتی در طایفه مولانا نداشت.

گرچه ابوسعید ابوالخیر در دیار خود به سماع می‌پرداخت، اما مراسم آن تا حدی متفاوت از مراسم سماع شمس و مولانا بود. در سماع مولانا، خالی بودن معده شرط بوده (همان: ۳۳۹) و همچنین وجود بوی خوش و روی نیکو و صدای خوش ضرورت داشته است.

معروف است که یک صدای خوش و یا پُر معنی، کافی بود تا مولانا را به سماع وادار سازد. «از دنیا سه چیز را برگزیده بود: سماع، شربت و گرمابه. (گفتنی است در برخی رباعیات او، لفظ «گرمابه» به گونه‌ای به کار رفته است که احتمالاً کاربرد آن در جای دیگری به چشم نمی‌خورد؛ مثلاً شماره ۱۲۱۳ شاید اشاره به همین موضوع باشد)». حتی «مولانا در ضمن سماع شعر می‌سرود و از شوق سرودن اشعار به رقص می‌پرداخت... و همچنین در سماع فتوی می‌نوشت...» (همان: ۳۳۰-۳۳۱). حال به برخی شماره‌های رباعیات سماع اشاره می‌کنیم و یک نمونه جهت شاهد آورده خواهد شد (۹۱۰، ۹۱۰۴۶، ۱۳۲۲، ۱۳۵۲، ۱۵۸۵، گویا برای سلطان ولد گفته است، ۱۸۸۷، ۱۸۸۸).

ای بوده سماع، آسمان را ره و در
 ای بوده سماع، مرغ جان را سر و پر
 اما به حضور توست چیزی دیگر
 مانند نماز از پس پیغامبر (شماره ۹۱۰)

مولوی

دیگر مضامین رباعیات مولانا، مضامین فلسفی است. آنچه در این باره شایان ذکر است، آنکه اصولاً مولانا با فلسفه رسمی، چندان سازگاری نداشته است؛ البته این سخن نیاز به توضیح دارد، تا تصور نشود مولانا در آثارش، بویژه مثنوی، مضامین فلسفی را مطرح نساخته است؛ بلکه او مشکلات فلسفی را به نحو عرفانی حل و فصل می‌نماید. اصولاً همان طور که پیش از این گذشت، او از تمامی علوم رایج عصر، از فلسفه، حدیث، الهیات و کلام، تفسیر، اساطیر، ادب فارسی و عرب، حتی دانش یونان، آگاهی لازم و کافی داشته است؛ اما تعداد رباعیات فلسفی او چندان زیاد نیست؛ زیرا در این رباعیات وجه هم‌تش - آنهایی که مسلماً از اوست و یا آنهایی که به خدمت خویش گرفته و دست کاری نموده است - نکته‌یابی‌های لطیف عرفانی و یا پرداختن به مراد خود، شمس تبریزی، است و یا قلندریات سروده و دیگر مضامین که شبیه به موارد فوق است. در اینجا میدان رباعی با موضوعات فلسفی نیست؛ بلکه بیشتر با شور و حال و وجد صوفیانه است.^۱

در هر حال، برخی شمار رباعیات فلسفی مولانا را ذکر کرده و به جهت نمونه، تنها یک رباعی فلسفی از او ذکر می‌شود؛ شماره‌های ۵۹۶ (آمیختگی با عرفان دارد)، ۱۰۸۵، ۱۳۹۵، ۱۴۳۱، ۱۸۲۸، ۱۸۳۶ (آمیختگی با عرفان دارد)، ۵۲۲، ۱۴۲۰. اینک یک نمونه رباعی فلسفی مولانا که بوی خیامی از آن می‌آید:

شد کودکی و رفت جوانی ز جوان
روز پیری رسید، بر پَر ز جهان
هر مهمان را سه روز باشد پیمان
ای خواجه، سه روز شد، خرق برتران (شماره ۱۴۲۰)

قسم دیگر رباعیات مولانا، «قلندریات» است. گرچه این دسته از رباعیات را می‌توان در بخش صوفیانه‌ها آورد، ما صرفاً جهت دقت بیشتر در طبقه‌بندی مضامین اشعارش، این گونه تجزیه موضوعی کرده‌ایم؛ وگرنه مؤلف سیر رباعی در شعر فارسی، رباعیات مولانا را در ۳ دسته کلی و البته صحیح ۱. رباعیات عاشقانه، ۲. رباعیات صوفیانه و عرفانی، و ۳. رباعیات فلسفی، مطرح ساخته است.

در این دسته از رباعیات، گاهی اسم صوفی جان‌باخته در عالم عشق و مردانگی، حسین بن منصور حلاج، برده شده و البته نام سری سقطی و جنید بغدادی هم مذکور است. در مجموع، بیشترین وجه عرفانیات آن، مسئله «وحدت وجودی» بودن مولانا است که در این رباعیات جلوه‌گر است. البته این وحدت وجود با آنچه در نظر علمای ظاهر است، بکلی متفاوت است. در نظر صوفیه معنی «توحید آن است، که جز خدا چیز دیگری در عالم نیست، یا آنچه موجود است همه خداست... صوفیه خدا را از کاینات جدا نمی‌دانند... از دیدگاه وحدت وجود همه چیز را می‌توان خدا نامید. اگرچه این مسئله از اصول موضوعه تصوف است، ولی تعبیر آن به قدری دقیق و باریک است که اگر ذره‌ای انحراف در آن پیدا شود، به کفر و الحاد می‌انجامد» (شبلی نعمانی: ۱۶۲-۱۶۳).

گر هزارانند، یک کس بیش نیست
چون خیالاتی عدد اندیش نیست (مثنوی ۳/۳۵)
این دویی اوصاف دید احول است
ور نه اول آخر، آخر اول است (مثنوی ۸۲۴/۶)

اینک به برخی رباعیات عرفانی و قلندریانه مولانا با ذکر شماره اشاره می‌شود و تنها یک رباعی را شاهد مثال خواهیم آورد؛ شماره‌های ۷۳۹ و ۹۸۸ وحدت وجودی / ۸۴۳ و ۶۸۵ قلندریانه / ۵۸۸ و ۵۹۳ بهترین رباعی قلندریانه / ۵۰۸ عرفانی / ۶۷۲ قلندریانه / ۶۷۴ / ۷۶۸ عرفانی - عاشقانه / ۸۰۰ عرفانی / ۸۰۸ عرفانی / ۸۲۳ / ۸۳۰ وحدت وجودی / ۸۳۶ و ۸۶۳ عرفانی و قلندریانه / ۸۸۰، ۱۳۲۲، ۱۳۲۹، ۱۳۳۲، ۱۳۳۱، ۱۳۶۷ عرفانی ناب / ۱۵۹۱ و ۱۶۲۹ عرفانی / ۱۷۷۶ عرفانی عاشقانه لطیف / ۱۹۴۶، ۱۷۲۳، ۱۷۳۰ و ۱۸۶۴ رباعی ملیحی است. / ۱۸۸۱، ۱۷۰۹، ۱۷۱۶ زیباترین رباعی بیان حال او با شمس / ۱۷۴۹ و بسیاری رباعیات دیگر. جهت نمونه، یک رباعی ذکر می‌شود:

کار عاشق ترانه گفتن باشد
ذکر بت بی‌نشانه گفتن باشد
یا قصه دام و دانه گفتن باشد
یا ترک دکان و خانه گفتن باشد (شماره ۵۸۸)

رباعیات اخلاقی و پندآموز، دسته دیگری از این گونه اشعار مولانا است. که گاهی در مطاوی رباعیات عرفانی او به چشم می‌خورد و گاهی جداگانه آمده است.

شماره برخی رباعیات اخلاقی او بدین قرار است: ۶۰۰، ۵۵۱، ۶۰۱، ۶۴۴، ۶۴۸، ۶۷۸، ۷۱۷ خودشناسی / ۷۱۸، ۱۵۸۲، ۱۶۷۵ و ۱۷۵۳. اینک رباعی زیر:

رو نیکی کن، که دهر نیکی داند
او نیکی ز نیکوان نستاند
مال از همه ماند و از تو هم خواهد ماند
آن به که به جای مال، نیکی ماند (شماره ۶۴۴)

گفتنی است مولانا رباعیاتی در مضامین باده عرفانی و خمیریات صوفیانه سروده است، که شماره آنها بدین قرار است: ۱۶۷۴ (باده عرفانی) / ۱۶۹۱ / خاصیت غم‌زدایی شراب / ۱۶۹۳ شادی‌افزایی باده / ۱۸۱۸ / ۱۸۹۲ بیان باده حقیقی / ۱۱۰۷ / ۱۱۰۸ / ۱۱۰۹ / ۱۱۰۹ / ۱۷۳۶. هم اینک رباعی زیر:

گر خوب نی‌ام، خوب پرستم، باری
ور باده نیم، ز باده مستم، باری
گر نیستم از اهل مناجات، رواست
از اهل خرابات تو هستم، باری (شماره ۱۷۳۶)

چند رباعی در خصوص موضوعات دینی و قرآنی و فواید روزه حقیقی در رباعیات او مندرج است؛ شماره‌های ۱۱۷۳، ۱۲۹۴ و ۱۶۳۶ (دینی - اخلاقی است) / ۱۷۶۵ (رباعی خوبی است) / ۱۹۲۹ (درباره روزه حقیقی است). رباعی زیر در همین راستاست:

هر کس کسکی دارد و هر کس کاری
هر کس هنری دارد و هر کس کاری
ماییم و خیال یار و این کوره دل
چون احمد و بوبکر به گوشه غاری! (شماره ۱۷۶۵)

بحث انتساب این رباعیات به مولانا یا دیگر کسان، از دیگر مواردی است که اگرچه به مقاله جداگانه مفصلی حاجت است، ما به اختصار مطالبی بیان می‌داریم. پیش از این گفته شد که مولانا ارادت به سنایی

و عطار داشته و استفاده او از حکایات و قصص آنان در سرودن مثنوی، محقق است. این مسئله درباره رباعیات آنان هم تا حدی صادق است. از رباعیات منسوب به ابوسعید ابوالخیر، عطار و سنایی، در میان رباعیات مولانا اندک نیست. در این باره، دکتر محمدامین ریاحی نوشته است: «۴۷ رباعی از رباعیاتی که در دیوان کبیر مولوی، بعد از آن همه دقت و وسواس علمی استاد فروزانفر، چاپ شده، در نزهة المجالس هست و این می‌رساند که هیچ‌یک از آنها، از مولوی نیست» (شروانی، ۱۳۶۶: ۴۲)؛ به عنوان مثال، رباعی زیر که به شماره ۱۸۱۰ در دیوان کبیر آمده است و اصلاً از مولانا نیست، بلکه احتمالاً از نظامی گنجه‌ای یا اثیرالدین اخسیکتی است:

نی گفت که پای در گلم بود بسی
وانگه بپریدند سرم در هوسی
نه زخم گران بخوردم از دست خسی

معذورم اگر بنالم از دل نفسی (شروانی، ۱۳۶۶: ص ۱۵۱، ش ۳۰۳)

تعداد دیگری از رباعیات مولانا، که انتساب آنها به او را ضعیف و یا رد می‌کنند، در حقیقت از آن اوحدالدین کرمانی (متوفی ۶۳۵ هـ ق) است. از آنجا که اوحدالدین مدنی - نه چندان اندک - در آسیای صغیر و دمشق و دیگر بلاد اسلامی آن عصر تردد داشته و ضمناً تا حدی هم مسلک مولانا بوده است (اوحدالدین کرمانی، ۱۳۶۶: ۷۱)، انتساب رباعیات او به مولانا و برعکس، چندان بعید و دور از ذهن نیست. گرچه او در مواردی خاص، از نظر گاه‌های عرفانی، با مولانا نقاط اشتراکی نداشته است اما به طور اعم، هم‌مسلک بوده‌اند.

اینک یک رباعی از کلیات شمس (جزو هشتم، ش ۱۷)، که در حقیقت از آن اوحدالدین کرمانی است:

بر رهگذر بلا نهادم دل را
خاص از پی تو پای گشادم دل را
از باد مرا بوی تو آمد امروز

شکرانه آن، به باد دادم دل را (دیوان رباعیات: ۵۰۱)

به همین منوال، رباعیاتی از دیوان کبیر در مختارنامه عطار^{۱۱} موجود است. در حقیقت، رباعیات عطار نقطه عطفی میان اکثر رباعی‌سرایان مشهور است؛ تا آنجا که برخی رباعیات مشهوری که امروزه از آن خیام می‌دانیم، اصلاً از عطار است. بنابراین، شک نیست که از مختارنامه او رباعیاتی در دیوان کبیر مولانا نفوذ کرده و یا مریدان او آن رباعیات را از مولانا شنیده و یا او خود در کنار اشعارش گرد آورده و نوشته باشد.

به هر حال، علاقه فراوان مولانا به آثار عطار، حتمی است. همین مسئله، درباره آثار سنایی هم صادق است و برخی رباعیات سنایی، عیناً به دیوان کبیر مولانا وارد شده و یا با اندک تغییری جزو رباعیات مولانا درآمده است (شمیسا، ۱۳۷۴: ۹۱؛ سرامی، ۱۳۸۴: شماره‌های ۶، ۲۳۸، ۴۴۶، ۶۲۵، ۶۳۶، ۷۰۴، ۷۰۷، ۸۱۷، ۱۲۳۴، ۱۲۹۴، ۱۳۳۹، ۱۴۶۶، ۱۵۹۲، ۱۹۱، ۵۹۴، ۷۵۹، صص ۱۶۳-۱۶۶؛ همچنین به سه رباعی سنایی در دیوان کبیر اشاره کرده‌اند: ۱۴۳۸، ۱۹۰۰). اینک یکی - دو رباعی از مختارنامه عطار ذکر می‌شود که در دیوان کبیر به نام مولانا مذکور است. رباعی زیر در کلیات شمس به شماره ۱۲۹۵ در مختارنامه عطار با اندک تغییری به شماره ۳۷ موجود است و قطعاً از عطار است:

در عشق تو معرفت خطا دانستیم
چه عشق؟ چه معرفت؟ که را دانستیم؟
یک یافتنی از او به فریاد دو کون
این هست از آن نیست که ما دانستیم (مولانا / ۱۲۹۵)
در راه تو معرفت خطا دانستیم
چه راه و چه معرفت؟ که را دانستیم؟
یک یافتن تو بود و فریاد دو کون
کاین نیست از آن دست که ما دانستیم (عطار / ۳۷)
رباعی زیر در کلیات شمس (جزو هشتم) به شماره ۱۸۸۱ اصلاً از سنایی غزنوی است:

- شمع‌ست دل مرد، برافروختنی
چاکی ست ز هجر دوست بردوختنی
ای بی‌خبر از ساختن و سوختنی
عشق آمدنی بود، نه آموختنی
- پرسى که ز بهر مجلس افروختنی
در عشق چه لفظ‌هاست بردوختنی
ای بی‌خبر از سوخته و سوختنی
عشق آمدنی بود نه اندوختنی! (دیوان سنایی / ۵۲۲)

شایان ذکر است رباعیات کسان دیگری در دیوان کبیر به نام مولانا مندرج است که پرداختن مفصل به آنها، محتاج مقاله‌ای مفصل است؛ کسانی چون ابن سینا، ابن یمن، شاه سنجان خوافی، شیخ احمد غزالی، عسجدی، عین‌القضاة همدانی، فرخی سیستانی، قاسم بیگ حالتی، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، مسعود سعد، مهستی گنجوی، نجم‌الدین رازی (سرامی، ۱۳۸۴: ۱۶۰-۱۶۱). البته این مشکل اختصاص به مولانا ندارد؛ بلکه گریبان‌گیر اکثر شاعران صوفی است که گاهی حالت مشاع یا سرگردان پیدا نموده و تشخیص پاره‌ای از آنها گاهی غیر ممکن است. با وجود این، برخی پژوهندگان تعدادی از این رباعیات مشاع را بررسی نموده و صاحب واقعی آنها را یافته‌اند.

راستی رباعیات مولانا در میان دیگر آثار بزرگ و مشهور او دارای چه جایگاهی است؟ قطعاً آنچه مولانا به دنیای عصر خود و حتی به عالم امروز به میراث گذاشته است، دعوت انسان‌ها - خارج از هر دین و مسلک اعتقادی - به انسانیت و خودشناسی است. بی شک، اگر مولانا سخن و پیامش جهانی نبود، تا این اندازه در دنیای امروزین اندیشه و سخنان ماندگار نداشت، و بجاست گفته شود بسیاری از کشورهای متمدن امروز جهان، که از همان عصر دانش پیشرفته علوم جدید سر برآورده‌اند، امروز به کلام جهانی مولانا بیشتر نزدیکی می‌جویند و احساس نیاز می‌کنند و به عنوان قوی‌ترین مسکن، از آن سود می‌جویند؛ والا چرا می‌بایست اشعار گهربار و معرفت‌شناسانه مولانا اشتهار جهانی یابد اگر که فکر بلندپرواز و عشق بی‌بديل او به هستی وجود نداشت؟

عمده‌ترین و مهم‌ترین ویژگی رباعیات مولانا، سادگی و روشنی و زبان صمیمی شاعر است. از آنجا که رباعی واسطه‌ای است میان شعر عامه و مردمی و شعر رسمی بزرگان، دانشمندان و حکما، حتی دشوارگوترین شاعر، چون خاقانی^{۱۲} و بیدل دهلوی نیز در رباعیات خود،

زبانی ساده دارند؛ تا آنجا که اگر کسی نداند که گوینده آن قصیده دشوار و این رباعی ساده و روان چه کسی است، نخواهد دانست آن دو شعر از یک شاعر است. ویژگی دیگر، پیوسته بودن واژگان این رباعیات با موسیقی طبیعی کلام است. اصولاً وزن رباعی از نرمی و انعطاف موسیقایی خاصی برخوردار است و تنوع اوزان فرعی رباعی سبب می‌شود که بهترین شعر کوتاه فارسی محسوب شود، که خوشبختانه رباعیات مولانا از این ویژگی برخوردار است.

اما به لحاظ محتوای درونی این رباعیات، باید گفت اگر سائقه سرودن مثنوی و دیوان شمس، وجود شوریده عالم عشق و حقیقت، شمس تبریزی، و یا حسام‌الدین چلبی بوده، همین انگیزه در رباعیات او هم مطرح است. در تعدادی از رباعیات اصیل مولانا، همان شور و شوق درونی او به شمس کاملاً هویدا و ملحوظ است؛ حتی آن دسته رباعیاتی که گاهی صاحب‌نظران در انتساب آنها به مولانا تشکیک دارند و مولانا گاهی در آن رباعیات دست کاری نموده است، از شور و عشق خالی نیست و چنان با جان شیفته‌ی وی عجین گشته، که تفکیک اصیل از غیر آن، گاهی دشوار و سخت می‌شود و آدمی دوست دارد همه را از او بداند. عشق سرشار، خاکساری مولانا در برابر عظمت هستی، سر فرود آوردن و پیاده شدن از مرکب غرور در روبرویی با شمس جان، تسلیم شدن مطلق و بی چون و چرای او در برابر خواسته محبوب، بیرون کشاندن خود از دنیای اهل ظاهر، خارج شدن از دنیای پُریهایوی اختلافات مذهبی موجود در عامه و با تسامح نگرستن و سهل‌انگاری خاص متصوفه با ذوق و حال؛ و به نظر یکی از صاحب‌نظران، رباعیات مولانا محصول «بیان رازهای اندرونی» خود مولاناست (سرامی، ۱۳۸۴: ۱۶۲). به عنوان نمونه، به رباعی‌های زیر توجه کنید:

زاهد بودم، ترانه گویم کردی

سرفتنه بزم و باده جویم کردی

سجاده نشین باوقارم دیدی

بازیچه کودکان کویم کردی (شماره ۱۷۱۶)

خوش باش، که خوش نهاد باشد صوفی

از باطن خویش شاد باشد صوفی

صوفی صاف است، غم بر او ننشیند

کی خسرو و کی قباد باشد صوفی (شماره ۱۸۳۱)

از خویش بجستن آرزو می‌کنم

آزاد نشستن آرزو می‌کنم

در بند مقامات همی بودم من

وان بند شکستن آرزو می‌کنم (شماره ۱۱۶۳)

با دل گفتم: ز دیگران بیش مباش

رو مرهم لطف باش، چون نیش مباش

خواهی که ز هیچ کس به تو بد نرسد

بدگوی و بدآمیز و بداندیش مباش (شماره ۹۹۳)

از کفر و ز اسلام برون صحرا بی‌ست

ما را به میان آن فضا سودایی‌ست

عارف چو بدان رسید، سر را بنهد

نی کفر و نه اسلام، نه آنجا جایی‌ست (شماره ۳۹۵)

البته از این دست از رباعیات در دیوان کبیر او کم نیست. نگارنده جهت عدم اطالۀ کلام، به این چند نمونه اکتفا نمود.

آنچه مولانا در رباعیات عرضه داشته است، سوای از عشق و جذبۀ به عالم هستی، دعوت انسان‌ها به صلح و دوستی، دوری از تعصب، که سرچشمه‌ای جز جهل ندارد، تحمّل عقاید یکدیگر با تمام سختی و شدت آن، که بعضی ذهن‌های نه چندان پخته آن را بر نمی‌تابد، است. بی تردید، گفته‌ها و اشعار مولانا بیش از آنچه گمان می‌رود، برای انسان امروزی مطالب دلنشین دارد و قادر خواهد بود رهنمای انسان خسته از مشکلات زندگی باشد. در حقیقت، تمام مساعی مولانا، نیل انسان به حقیقت وجودی خویش است و به تعبیر استاد دکتر عبدالحسین زرّین کوب، «... لب و مغز شریعت را عبارت از عشق می‌داند و محبت را که سبب تزکیه و تربیت دل است، مؤثرترین عامل در تهذیب نفس می‌داند...» (زرّین کوب، ۱۳۷۷: ۱۲۷؛ حسین رزمجو، ۱۳۷۵: ۲۳۶-۲۴۰). مولانا، خود نمونه یک انسان کامل بود. آنچه می‌گفت، همان بود و بدان عمل می‌نمود. او توانست در میان سالی - که شروع تولد روحی و باطنی او بود - به تکمیل آنچه شایسته یک انسان حماسه‌ای عرفانی بود، بپردازد. مولانا در بیت زیر حاصل کار و بار و تطوّر روحانی خویش را به خوبی و وضوح هرچه تمام‌تر نشان داده است:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست

خام بدم، پخته شدم، سوختم.

پی‌نوشت

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

۱. نام‌های دیگر رباعی عبارتند از: «ترانه»، «دو بیتی» (در معنای رباعی)، «چهارگانی»، «چهارخانه»، «چهارقاش» - که در هند مرسوم است - «بیت» در کردستان و «باباتی» در آذربایجان (ر.ک: علی‌پور، ۱۳۸۱: ۱۳؛ شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۵).
۲. گلپیناری راجع به تعداد رباعیات مولوی نوشته است: «... اما وقتی که در صدد تهیه منتخب رباعیات برآمدیم، به استثناء رباعیات مکرر، ۱۷۵۳ رباعی به دست می‌آید» (گلپیناری، ۱۳۷۵: ۴۳۴).
۳. نزهة المجالس به نام عزیزالدین طفرایی است.
۴. این رباعی با اندک تغییر، در مجموعه‌های طربخانه یاراحمد رشیدی (به شماره ۴۷۵)، فروغی (به شماره ۸۷)، هدایت (به شماره ۸۸)، دشتی (به شماره ۵۳)، یکانی (به شماره ۲۷۴) و دیگر نسخه‌ها موجود و به خیام منسوب است.
۵. دکتر شمیسا در سیر رباعی در شعر فارسی آورده است: «رباعی مستزاد بیشتر در آثار متأخران دیده می‌شود و ظاهراً از قداما کسی به این شیوه نگفته باشد...» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۲۸). با آنچه ما در متن مقاله در خصوص رباعی مستزاد گفته‌ایم، گفته استاد شمیسا نیازمند به بررسی و اصلاح بیشتر است.
۶. در ضمن، رباعیاتی یادآور مرید و مرادی او با شمس تبریزی است، که به برخی از شماره‌های آن اشاره می‌شود. خوانندگان محترم به جزء هشتم کلیات شمس مراجعه کنند: شماره‌های ۸۲۱، ۸۵۵، ۹۱۰، ۱۰۶۳، ۱۱۵۸، ۱۱۶۱، ۱۱۸۹، ۱۲۷۸، ۱۵۴۲، ۱۳۲۱، ۱۲۷۹، ۲۴۵، ۲۸۰، ۲۴۹، ۲۸۹، ۳۰۷، ۱۳۵۷، ۱۳۹۰، ۱۴۲۵، ۱۳۹۶، ۱۳۱۷، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۸۰، ۴۹۲، ۵۰۲، ۱۴۹۸، ۱۴۹۶، ۵۳۳، ۵۳۴، این دو قطعاً برای مولاناست و برای شمس و در فراق او سروده است. ۵۴۷، ۵۶۹، ۷۷۶ و بسیاری رباعیات دیگر.

مولوی

۷. معروف است که مولانا - که سماع را به صورت نوعی عبادت درآورده - بعد از ملاقات با شمس تبریزی به سماع پرداخته است. سلطان ولد در کتاب ابتدائیه می‌گوید که مولانا بعد از آشنا شدن با شمس تبریزی، به سماع پرداخت و شب و روز در حال سماع و فریاد زدن، به جاهای مختلف می‌رفت و می‌رقصید و به مطربان زر و سیم می‌داد تا وقتی که قوالان از نواختن و خواندن خسته می‌شدند. همه خلق شهر برای هم‌داستانی و موافقت با او به سماع مبتلا شده بودند. ضمناً در خصوص خالی بودن معده به هنگام سماع، ر.ک: جلال‌الدین بلخی، ۱۳۶۳: ۸۸۰.

۸. اگرچه دکتر شمیسا در تقسیم‌بندی موضوعی رباعیات مولانا، «رباعیات فلسفی» را هم جزء انواع موضوعی مولانا قرار داده، اما نظر ایشان مجموعاً صحیح است: «در دیوان رباعیات، هر سه نوع رباعی عاشقانه و صوفیانه و فلسفی به چشم می‌خورد؛ اما اکثریت با رباعیات صوفیانه است و در تعدادی از رباعیات، این هر سه جریان - مخصوصاً عشق و عرفان - به هم درآمیخته است» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۹۲).
۹. گرچه بنا به نظر دکتر شفیعی کدکنی، ابوسعید شخصاً یک رباعی و نیم سروده است، اما از آنجا که او رباعی را در منابع و محافل مریدان می‌خوانده، تصور بر این شده است که تمامی رباعیات از خود شیخ باشد، که البته طبق تحقیقات، امروزه ثابت شده که این رباعیات از دیگران است و شیخ ابوسعید بیش از ۳ بیت (یک رباعی و نیم) سروده است (محمد بن منور، ۱۳۶۷: ۱۰۵-۱۰۶).

۱۰. در مجموع، ۴۷ رباعی موجود در نزهة المجالس که در کلیات شمس به نام مولانا است، اصلاً از کسان دیگری است به نام‌های سید اشرف غزنوی، نجم رازی، مجدالدین بغدادی، عزیزالدین طغری، ابوسعید ابوالخیر (که مشاع میان مولانا و ابوسعید است)، سنایی غزنوی، رضی نیشابوری، ظهیرالدین فارابی، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، نظامی یا اثیر اخیسکتی، عنصری، شمس اسعد گنجه‌ای، عزیز شروانی، باباافضل کاشانی، یمین سبط اصفهانی، اوحدالدین کرمانی، حمید تبریزی، شرف‌الدین مرتضی، سلطان قنزل، محمد غزنوی.

۱۱. مجموعه رباعیات عطار که بیش از ۲۰۰۰ رباعی در آن مندرج است.
۱۲. رباعی دیگری در دیوان سنایی به شماره ۱۵۱۲ موجود است که البته به سیداشرف غزنوی هم منسوب است و در کلیات شمس به شماره ۱۸۲۸ است.
۱۳. به عنوان مثال، رباعی ساده و زیبایی خاقانی در روانی بیان به قرار زیر است: خاقانی! اساس عمر، غم خواهد بود مهر و ستم فلک به هم خواهد بود جان هم به ستم درآمد اول در تن و آخر شدنش هم به ستم خواهد بود (خاقانی شروانی، ۱۳۶۸: ۷۱۲).

کتابنامه

- اوحدالدین کرمانی، ۱۳۶۶، دیوان رباعیات به کوشش دکتر احمد ابومحبوب. چاپ اول، تهران: سروش.
- پارسی‌نژاد، ایرج، ۱۳۸۰، روشنگران ایرانی و نقد ادبی. چاپ اول، تهران: سخن.
- جلال‌الدین محمد، ۱۳۷۸، فیه ما فیه. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.

- خاقانی شروانی، افضل‌الدین، ۱۳۶۸، دیوان خاقانی. تصحیح دکتر سیدضیاءالدین سجادی. چاپ سوم، تهران: زوار.
- رزمجو، حسین، ۱۳۷۵، انسان آرمانی و کامل. چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- رشیدی، یاراحمد، ۱۳۶۷، رباعیات خیام (طربخانه). تصحیح استاد جلال‌الدین همایی. چاپ دوم، تهران: هما.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۷، ارزش میراث صوفیه. چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.

- سرامی، قدمعلی، ۱۳۸۴، از خاک تا افلاک. چاپ دوم، تهران: ترفند.
- شبلی نعمانی، محمد، زندگینامه مولانا جلال‌الدین. ترجمه توفیق سبحانی.

- شروانی، جمال خلیل، ۱۳۶۶، نزهة المجالس. به کوشش دکتر محمدامین ریاحی. چاپ اول، تهران: زوار.
- شمس قیس رازی، ۱۳۷۳، المعجم فی معایر اشعار العجم. تصحیح دکتر سیروس شمیسا. چاپ اول، تهران: فردوس.

- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۰، انواع ادبی. چاپ اول، تهران: باغ آینه.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۴، سیر رباعی در شعر فارسی. چاپ دوم، تهران: فردوس.

- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۲، سبک‌شناسی شعر. چاپ نهم، تهران: فردوس.
- علی‌پور، منوچهر، ۱۳۸۱، ترانه‌های شورانگیز مولوی. چاپ اول، تهران: فردوس.

- فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۸۲، رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد. چاپ ششم، تهران: زوار.
- کامگار پارسی، محمد، ۱۳۷۲، رباعی و رباعی سراین، از آغاز تا قرن هشتم هجری. به کوشش دکتر اسماعیل حاکمی. چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.

- کریستن سن، آرتور، ۱۳۷۴، بررسی انتقادی رباعیات خیام. ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای. چاپ اول، تهران: توس.

- گلپینارلی، عبدالباقی، ۱۳۷۵، مولانا جلال‌الدین. ترجمه دکتر توفیق سبحانی. چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- محمد بن منور، ۱۳۶۷، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. ج ۲، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- موحد، ضیاء، ۱۳۷۴، «رباعی و رباعی سرایان». نامه شهیدی. چاپ اول، تهران: طرح نو.

- مولانا جلال‌الدین بلخی، ۱۳۶۳، کلیات شمس. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. جزء هشتم، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.

- هشترودی، محسن، ۱۳۴۲، «خیام، ریاضی‌دان شاعر یا شاعر ریاضی‌دان». مجله دانشگاه ادبیات تهران، تهران، ش ۳، سال دهم.

- یازبجی، تحسین، ۱۳۵۴، «سماع در دوره مولانا». ترجمه دکتر اسماعیل حاکمی. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

- کلیات دیوان حکیم نظامی گنجه‌ای